

بررسی مبانی فقهی تعلق دیه در وصیت به اهدا و پیوند عضو*

حسین بهرامی اقدام^۱

چکیده

موضوع تحقیق حاضر بررسی مبانی فقهی تعلق یا عدم تعلق دیه بر قطع عضو میت مسلمان بنا بر وصیت او بر اهدای عضو و پیوند آن است. در لزوم پرداخت دیه در صورت عمل به این وصیت بین فقیهان اختلاف دیدگاه وجود دارد. این اختلاف ناشی از اختلاف در مبنای استنادی همانند اطلاق دلیل ثبوت دیه بر جرح، دایر مدار بودن دیه بر جنایت و تفسیر جنایت بر هر گونه جرح و آسیبی، ضمانی بودن دیه و سایر ادله است. با نظر به این که جمع بندی دیدگاه های مختلف و توجه انتقادی به مبانی آنها در استنباط دیدگاه صحیح از اهمیت دوچندانی برخوردار است، این نوشتار می کوشد با بازخوانی دیدگاه ها و بیان ادله مطرح، حکم مسئله پیش گفته را از کتاب و سنت استنباط نماید. دیدگاه نهائی تحقیق حاضر عدم تعلق دیه مطلقاً بر اساس منع اطلاق ادله از یکسو و اقتضای اذن اهدای عضو بر بری کردن ذمه اقدام کننده به این وصیت بر فرض ثبوت دیه از سوی دیگر است.

واژگان کلیدی: دیه، دیه قطع عضو میت، وصیت به اهدای عضو، دیه پیوند عضو اهدایی.

* تاریخ دریافت: ۹۶/۳/۲۷ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۲۰.

۱- استاد حوزه علمیه. bahramiagd@gmail.com

مقدمه

امروزه برخلاف گذشته، پیشرفت علم پزشکی، موضوع پیوند اعضاء را به عنوان بحثی نو مطرح نموده است. پیوند عضو در سه حالت: از حیوان به انسان، از انسان به انسان و از جسد به انسان، ممکن است اتفاق افتد و این امر، از آنجایی که با تمامیت جسمی افراد مرتبط است، علاوه بر علم پزشکی، ارتباط تنگاتنگی با علوم فقه و حقوق دارد.

به لحاظ دانش پزشکی درمان بسیاری از بیماری‌ها منحصر در پیوند عضو سالم از انسان است که نیاز گسترده به اعضای سالم و قابل انتقال خصوصاً از مبتلایان به مرگ مغزی، را بیش از پیش نمایان می‌سازد. روشن است که یکی از راه‌های آسان و بی‌خطر در دسترسی به اعضای انسانی از طریق وصیت بر اهدای عضو پس از مرگ است؛ امری که با نظر به اختلاف گسترده فقیهان و غلبه دیدگاهی که نفوذ وصیت مذکور و عمل به آن را ممنوع دانسته یا حداقل آن را مقید به عناوینی از قبیل اضطرار و مانند آن می‌کند و یا بر فرض جواز آن، دیه را بر آن ثابت می‌دانند، با مشکل مواجه شده است.

بازخوانی دیدگاه‌ها در مسئله تعلق یا عدم تعلق دیه در برداشت عضو از بدن مرده مسلم _فارغ از جواز یا عدم نفوذ این وصیت و عمل به آن_ و بررسی و نقد دقیق مستندات این دیدگاه‌ها کمک شایانی در اتخاذ قول صحیح در این زمینه ایفا می‌کند. به باور نویسنده هرچند که در این باره در لابه‌لای کتابها، رساله‌ها و مقالات مرتبط با وصیت به پیوند، مطالبی ذکر شده است، ولی با این وجود در هیچ‌یک از تلاش‌های گذشته به این موضوع به صورت متمرکز، جامع و وافی پرداخت نشده بود؛ امری که فقدان آن، نقص مهمی در این موضوع بوده و روا نبود مغفول عنه باقی بماند فلذا این نوشته عهده‌دار این امر خطیر شد.

قبل از ورود به مقصد تذکر این نکته ضروری است که مسئله دیه در تشریح میت مسلم برای غیر پیوند با مسئله دیه تشریح در پیوند عضو از میت مسلم در کلام فقها تفاوت دارد و نویسنده برای طولانی نشدن این نوشته و خارج نشدن از موضوع، دیدگاه علما را در صورت اول و دیه آن مطرح نکرده و با صورت قطع عضو برای پیوند مقایسه نمی‌کند.

۱- آراء در مسئله

در امر تعلق دیه در قطع اعضاء میت مسلمان برای پیوند به نیازمندان فقهای معاصر اختلاف کرده و در مجموع سه دیدگاه وجود دارد:

۱-۱) تعلق دیه مطلقاً

برخی صاحب نظران، در قطع عضو از مرده مسلمان با وجود وصیت به آن، پرداخت دیه را بر قاطع لازم می‌دانند. (گلپایگانی، ۱۳۶۸: ۳/ ۲۴۳ و تبریزی، ۱۴۱۶: ۱/ ۵۴۴-۵۴۵ و فاضل، بی‌تا: ۱۵۹، وحید، ۱۴۲۸: ۲/ ۴۸۳)

۲-۱) عدم تعلق دیه در مواضع جوازی این پیوند

برخی دیگر از فقها در صورتی که پیوند با وصیت میت بوده و مصلحت پیوند اهم بوده مثل اینکه نجات جان مسلمان یا حفظ سلامتی مسلمانی، بر آن متوقف بوده، قائل به عدم تعلق دیه شده‌اند. (روحانی، ۱۴۱۴: ۱۲۱-۱۲۲ و مکارم، ۱۴۲۲: ۳۲۸-۳۳۱)

۳-۱) تفصیل بین صورت وصیت و رضایت عضو دهنده و عدم آن

اکثر فقها تفصیل داده‌اند بین پیوندی که با اذن و وصیت صاحب عضو بوده و بین غیر این مورد که در صورت اول دیه را ساقط دانسته و در صورت دوم و لو از قطع و پیوند از باب ضرورت هم بوده باشد، دیه را لازم می‌دانند. (خمینی، ۲/ ۵۶۱ و خویی، ۱/ ۴۲۶ و بهجت، ۱۴۲۸: ۱/ ۳۳۸ و منتظری، ۱۳۸۱: ۱۳۱ و سیستانی، ۱۴۱۴: ۱/ ۴۸۵ و خامنه‌ای، ۱۴۲۴: ۲۸۶ و مؤمن‌قمی، ۱۴۱۵: ۱۸۲)

۲- ادله در مسئله

۱-۲) دلیل دیدگاه تعلق دیه

۱-۲-۱) اطلاق اخبار مثبت دیه

یکی از ادله این گروه، تمسک به اطلاق اخبار مثبت دیه در قطع عضو میت است از جمله این اخبار:
الف - صحیح‌ه عبدالله بن سنان از امام صادق علیه‌السلام درباره مردی که سر میت را بریده بود:
« قال: علیه الدیة، لان حرمة میتا کحرمة و هو حی. » (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰/ ۲۷۳)

تقریب استدلال: این اخبار بعد از تسری حکم از قطع سر به سایر اعضاء میت، اطلاق داشته و شامل تمام حالات می‌شود چه غرض از این قطع برای مثله و هتک حرمت میت باشد یا بر غرض مجاز دیگری حتی با توجه به سبب ثبوت دیه که احترام مجنی علیه است، این سبب مقتضی عموم حکم به وجوب دیه در جنایات است حتی صورت رضایت و عدم رضایت را نیز شامل می‌شود.

در جواب باید گفت در اینجا امری است که جلوی ظهور اطلاق این خبر را می‌گیرد و آن اینکه در آن زمان امری که از قطع اعضا میت به‌ویژه بریدن سر میت، مرسوم بوده به جهت مثله کردن و تشفی خاطر و سایر اغراض نفسانی و شیطانی و غیرانسانی بوده و در آن زمان قطع اعضای میت به جهت منافع عقلایی بی‌مورد یا آنقدر قلیل و شاذ بود که کأن لم یکن حساب می‌شده است. بنابراین با توجه بر اینکه شیء بر غالب و شایع خود حمل می‌شود ظهور این اخبار در اطلاق پا نمی‌گیرد تا شامل مواردی هم بشود که قطع عضو میت به غرض عقلایی و از روی رضایت او باشد.

علاوه بر این که در این خبر و امثال او صحبت از هتک حرمت و احترام میت است که چنین می‌نماید علت در حکم وجوب دیه باشد تا ضرری که بدین سبب به میت رسیده جبران گردد بر این اساس در قطع عضو میت با وصیت او جهت پیوند به نیازمندان هتک حرمتی صدق نمی‌کند و در عرف تلقی به هتک حرمت نمی‌شود بلکه به عکس موجبات احترام بیشتر به صاحب عضو را فراهم می‌آورد و ضرری از این حیث به میت متوجه نمی‌شود تا جبراننش مدنظر قرار بگیرد.

البته ممکن است احتمال دهیم هتک احترام میت در این روایات، از باب حکمت باشد نه علت ولی باین وجود نیز با توجه به مطلب پیش گفته، وجود ذکر این فقره اطلاق گیری را با مشکل مواجه می‌کند. بنابراین در آنجا که بریدن اجزای بدن میت مستلزم هتک احترام میت نباشد، ثبوت دیه به دلالت این اخبار به جهت عدم انعقاد ظهور آن، غیرمسلّم خواهد بود.

شاهد این کلام خبر حسین بن خالد از امام کاظم علیه‌السلام در ضمن حدیثی است: «... قلت: فإن أراد رجل أن يحفر له بئرا ليغسله في الحفرة فيدير به فمالت المسحاة في يده؟ فقال: إذا كان هكذا، فهو خطأ و كفارته عتق رقبة أو صيام شهرين متتابعين أو صدقة على ستين مسكيناً مدّ لكل مسكين بمدّ النبي (صلى الله عليه وآله)» (برقی، ۱۳۷۱: ۲ / ۳۰۶). راوی می‌گوید به حضرت عرض کردم اگر مردی بخواهد برای غسل میت گودالی حفر کند تا او را غسل کند (و آب غسله به آنجا بریزد) پس سرش گیج می‌رود و در این حین بیل در دستش کچ شده و به شکم میت می‌خورد و شکم او را می‌شکافد؛ چه چیزی به گردنش می‌آید؟ حضرت فرمودند: اگر این چنین شود، این جراحت خطای بوده و کفاره اش، عتق رقبه یا دو ماه روزه یا صدقه بر شصت فقیر برای هر فقیر یک مد طعام به مد پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) لازم می‌آید.

این خبر در کافی به اسناد دیگری (کلینی، ۱۴۰۷: ۷ / ۳۴۹) و تهذیب به اسناد دیگری غیر از اسناد کافی (طوسی، ۱۴۰۷: ۱۰ / ۲۷۴) و در فقیه به اسنادش (صدوق، ۱۴۱۳: ۴ / ۱۵۷) از حسین بن خالد از امام کاظم علیه‌السلام نقل شده است.

با صرف نظر از این که بعضی طریق کافی را «القولی کالصحیح» و طریق شیخ را «اقوی منه» (مجلسی اول، ۱۴۰۶: ۱۰، ۴۴۷) و بعض دیگر طریق کافی را معتبره (سبزواری، ۱۴۱۳: ۲۹، ۳۲۹) دانسته‌اند، اشکال اساسی سند این روایت در اسناد برقی، حسین بن خالد است که در بدو امر چنین می‌نماید که مردد است بین خفاف ثقه و صیرفی که وثاقتش معلوم نیست. ولی از آنجاکه بنا بر تحقیق، مطلق «حسین بن خالد» منصرف است به خفاف (خویی، بی تا: ۶/ ۲۴۹-۲۵۰) پس از این جهت اشکال مرتفع می‌گردد.

در این خبر، حضرت در جواب این که تبعات شرعی این عمل چه چیز بوده بر گردن این مرد چه چیزی آمده، با اشاره به این که این جرح و آسیب، خطایی بوده به غیر از پرداخت کفاره، اشاره به هیچ حکم شرعی مثل ثبوت دیه نکرد به ویژه که در صدر این خبر صحبت از دیه بر قطع عضو و شق اعضای او مطرح شده بود، و این سکوت و عدم بیان در این مقام ظاهر در نفی دیه است چنانچه بعضی قائل به آنند (شهیدثانی، ۱۴۱۳: ۱۵، ۴۹۳-۴۹۲) خصوصاً این که در نقل صدوق ادات حصر ذکر ذکر شده «و إنما علیه الکفاره».

به اضافه اینکه امکان دارد بگوییم ظاهر از این خبر این است که این آسیب به ظاهر مستند به فعل حفر کننده گودال نبوده است چون که روایت می‌گوید بر اثر سرگیجه حفر کننده، بیل کج شده و به شکم جنازه خورده «فیدیر به فمالت المسحاه فی یده فاصاب بطنه» و فرق است بین خوردن بیل به شکم که این روایت آن را می‌گوید و بین زدن بیل به شکم، که این روایت آن را نمی‌گوید، بنابراین حتی طبق ضوابط، بر عاقله او هم دیه‌ای ثابت نخواهد (سبزواری، ۱۴۱۳: ۲۹ / ۳۳۳) به ویژه که معلوم نیست که جراحی که در اینجا واقع شده، موضعه یا بالاتر از آن هم بوده است تا بر عاقله لازم بیاید.

بر این اساس اگر هرگونه آسیب زدن و جرح بر میت مصداق هتک حرمت او بود و موجب دیه می‌گشت و انگیزه هم در آن دخیل نبود بایستی در اینجا هم دیه ثابت می‌بود و حال آنکه ثابت نیست پس این نشان می‌دهد اخبار ثبوت دیه مطلق نبوده و شامل جایی که این عمل مصداق هتک حرمت و مثله کردن میت نبوده، نمی‌شود.

اگر بر دلالت این خبر اشکال شود بنا بر مفاد این خبر، لزوم کفاره در جرح خطایی محض بر روی میت پیش می‌آید؛ در جواب می‌توان گفت برفرض دلالت روایت بر لزوم پرداخت دیه (نه بر ندب)، اگر دلیل قطعی بر نفی آن در این مورد وجود دارد که با آن دلیل از دلالت این قسمت از روایت دست شسته می‌شود و الا بر اساس این خبر و دلالت آن نسبت به کفاره عمل می‌گردد و اعراض مشهور در صورت ثبوت و تحقق شروطش، بنا بر دیدگاه تحقیقی موهن خبر صحیح و حجیت آن نیست و ادعای عدم وجدان عمل کننده به این بخش از روایت از طرف بعضی (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۳ / ۳۷۸) علاوه بر حدسی بودن آن به خاطر عدم امکان دست یافتن به نظر همه صاحب نظران از اصحاب خصوصاً متقدمان از آنان و عدم دلالت عدم وجدان شیئی بر فقدان آن و بر اعراض اصحاب، مواجهه با وجود نقل این بخش از روایت در کتب فقهی منصوصه پیش

گفته با عنوان عام در بعضی آن کتب مثل کافی و تهذیب است که لاقلاً احتمال عمل کردن آنان بر این بخش از روایت می‌رود.

۲-۲-۱) غرامتی بودن دیه

در اینجا اخباری وارد شده که تعبیر از غرامتی بودن دیه کرده‌اند مانند اخباری که تعبیر به ارش کرده‌اند که جنایتکار باید بپردازد و برخی به پرداخت آن به وراثت فتوا داده‌اند (مفتی شیعه، بی‌تا: ۶۹۵ و حبیبی، ۱۳۸۰: ۱۸۶). گویا دیه قیمت آن عضو است و عوض خسارت وارد بر وی و جبران‌کننده ضرر است. هر چه شارع به عنوان دیه یا ارش قرار داده، به عنوان غرامت و جبران عضوی است که قطع شده است. از آنجاکه دیه در احیا و اموات، تشریح شده، در صورت اقدام به قطع عضو جهت پیوند، دیه ثابت می‌شود، زیرا دیه قیمت و عوض آن عضو است و در این جهت فرقی میان انگیزه‌های جنایت نیست. (مؤمن قمی، بی‌تا: ۳۴ / ۳۲)

در جواب باید گفت: اولاً در ماهیت دیه اقوالی است:

- ۱- یک دیدگاه این است که دیه "مجازات" است. (زراعت، ۱۳۸۱: ۳۴-۳۵)
- ۲- نظر دیگر در مورد ماهیت دیه آن است که دیه "خسارت مالی" است و در مقابل نفس یا اعضای بدن قرار می‌گیرد (همان، ۳۵). فقهای که از دیه به کلمه "ضمان" تعبیر آورده‌اند ظاهر از کلامشان این است که این دیدگاه را دارند چون که معنای ضمان، همان تعویض و جبران خسارت است و کیفر جنایی نیست. به ویژه با لحاظ این که در دیدگاه بعضی، دیه جنایت بر میت به وراثت می‌رسد
- ۳- دیدگاه سومی این است که دیه هم مجازات و هم خسارت مالی است (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۶۵-۶۶).
- ۴- احتمال دیگری که در مورد ماهیت دیه توسط علمای حقوق ارائه گردیده آن است که ماهیت دیه در همه حالات یکسان نیست بلکه باید نظر به تفکیک داد:

الف) دیه‌ای که از سوی غیر جانی مانند عاقله یا بیت‌المال یا ضامن جریره پرداخت می‌شود ماهیت خسارت دارد زیرا هدف از چنین دیه‌ای آن است که خسارت‌های وارد بر مجنی علیه جبران شود نه آنکه عاقله یا غیره تنبیه شوند.

ب) دیه‌ای که از سوی شخص جانی پرداخت می‌شود خسارت کیفری است یعنی چیزی که برخی از ویژگی‌های خسارت و برخی از ویژگی‌های مجازات را دارد. (کوهی اصفهانی، ۱۳۸۵: ۱۷۰-۱۷۱) مثلاً می‌توان گفت: دیه در باب قتل عمدی که قصاص ندارد مانند این که پدری فرزندش را بکشد در حیطة مجازات است و در باب شبه عمد و یا خطای محض دیه، خسارت محسوب می‌شود.

ثانیاً اخباری که از آن استفاده گرامتی بودن دیه می‌شود، در مقابلش اخباری است که ظهور در عقوبتی بودن دیه دارند چنان‌که خواهد آمد و این اخبار اظهر هستند اگر نگویم این اخبار قرینه می‌شود بر اینکه گرامت در این اخبار را به همان عقوبت معنا کنیم چون گرامت خود نیز می‌تواند یک نوع عقوبت باشد.

ثالثاً عقوبت درجایی است که فعل سوء شرعی یا عرفی واقع شود و دیدگاه پذیرفته در این بین این باشد که قطع و پیوند عضو میت و لو با اذن و وصیت او با منع مواجه هست و حال آنکه با صرف نظر از اختلافی بودن این مسئله و فتوای عده‌ای بر جواز آن مطلقاً (خویی، ۱۴۱۰: ۱/ ۲۶۲ و موسوی اردبیلی، ۱۴۱۸: ۴۷۵ و صانعی ۱۳۷۵: ۴۸۳-۴۸۴ و مظاهری، ۱۳۸۹: ۳۶۹) و عده‌ای دیگر بر جواز آن در برخی صورت‌ها (خمینی، بی‌تا: ۲/ ۵۶۱ و سیستانی، ۱۴۱۴: ۱/ ۴۵۸ و بهجت، ۱۳۷۸: ۶۶۸ و منتظری، ۱۳۸۱: ۱۱۷ مکارم، ۱۴۲۷: ۳/ ۴۶۳) همچون دیدگاهی درست نبوده چراکه در عرف، قطع عضو میت برای پیوند با وجود وصیت او، داخل در تحت هیچ‌یک از عناوین هتک حرمت میت، مثله کردن و تبکیت و تغییر در خلق نبوده و نیز این وصیت از تحت ادله نهی از انتفاع از مردار و شیء نجس به خاطر داشتن منفعت مقصوده محله و پاک شدن عضو بعد پیوند، خارج بوده و انسان نیز مالک ذاتی اعضای خود بوده و بر آن سلطنت داشته و نسبت به اعضایش اجازه تصرف در محدود عقلی و شرعی را داشته، و محذوریت دفن و کفن به خاطر انتفای حکم به انتفای موضوع، پیش نیامده و تأخیر در دفن یا عرفاً محقق نمی‌شود یا به خاطر ضرورت این کار جایز می‌گردد بنابراین این وصیت با منعی مواجه نشده و شروط وصیت شرعی در این بین محقق بوده و به عموم آن عمل می‌شود. (ر. کتاب مرگ مغزی و پیوند اعضا حسین حبیبی و رساله سطح ۳ نویسنده به عنوان «بررسی مبانی فقهی وصیت میت مسلم بر اهداء اعضایش از حیث نفوذ دیه»)

۳-۲-۱) دیه دایر مدار جنایت

دلیل دیگری که می‌تواند مستند این دسته باشد این است که علت ثبوت دیه و موضوع دیه، جنایت است و آن در اینجا حاصل است حال چه قطع عضو و پیوند آن جایز باشد و چه نباشد.

مبنای این قول بر این است که جنایت را بر هر نوع آسیب و صدمه تفسیر کنیم ولی این تفسیر از جنایت به صورت مطلق صحیح نبوده و دلیلی بر آن وجود ندارد و مواجه با موارد نقیض می‌شود از باب نمونه کسی که حد جاری می‌کند و این کار در صورت عدم بروز خطا در اجرا و عدم تجاوز از مقدار تعیین شده _ سبب فوت محدود علیه می‌گردد، بایستی دیه بر او متوجه گرد چرا مرتکب جنایت شده و حال آنکه طبق قاعده «لادیة لمن قتله الحد» دیه‌ای بر او نیست.

اگر اشکال شود که مقایسه محل بحث با این مورد قیاس مع الفارق است چرا که در اجرای حد دستور شرعی داریم ولی در جنایت بر میت منع شرعی؟ حد اقل جواز دارد نه وجوب تا با وجوب اجرای حد قابل مقایسه باشد؛ می‌توان از این اشکال بدین صورت تخلص جست که اولاً برخی فتوا به وجوب برداشت عضو از میت داده‌اند مطلقاً چه وصیت کرده باشد و چه نکرده باشد (خمینی، بی‌تا: ۲ / ۵۶۱ و سیستانی، ۱۴۱۴: ۱ / ۴۵۸ و مکارم، ۱۴۲۷: ۳ / ۶۶۳) و ثانیاً مقایسه محل به بحث با این مورد از اجرای حد در محل خودش هست چرا که مقصود این است که در شرع هر نوع صدمه زدن جنایت نیست تا مستلزم دیه گردد.

موردی دیگری که می‌تواند شاهی بر این باشد که هر نوع صدمه زدن جنایت نیست این است کسی که به خاطر لغزش پا یا وزش باد از روی بلندی روی کسی بیفتد یعنی جایی که فعل مستند به او نباشد و باعث مرگ او می‌شود باید دیه بدهد حال آنکه با وجود صدق صدمه زدن بر این اتفاق، دیه‌ای بر او نیست (نجفی، ۱۴۰۴: ۴۳ / ۷۲) و از این قبیل موارد بسیاری است که در باب ۲۰ تا باب ۲۹ و ۳۷ از ابواب «القصاص فی النفس» از کتاب «القصاص» وسایل الشیعه ذکر شده است. (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۲۹ / ۵۶ تا ۷۳)

اگر اشکال شود این موارد، با دلیل خارج گشته‌اند در نتیجه مشکلی ایجاد نمی‌کنند، در دفع این اشکال چنین به نظر می‌رسد که گفته می‌شود اولاً این سخن خود گویای پذیرش این مطلب است که این مبنا و تفسیر عمومیت ندارد و در ثانی استثناء به حدی است یا در مواردی است که موجب شک در اصل اتخاذ چنین تفسیری از ادله و به پا کردن قاعده بر مبنای آن می‌شود و ثالثاً با مراجعه به مباحث دیه در کتاب دیات کتب فقهی به دست می‌آید که برای جنایتی که مستلزم دیه است چند رکن و شرط لازم است که با فقدان آن دیه نیز منتفی می‌شود بنابراین نمی‌شود هر نوع صدمه را جنایت و موجب دیه دانست و آن شروط عبارت‌اند از:

۱- جنایت و تعدی باشد. ۲- صدمه زدن باشد. ۳- عمل غیر مأذون باشد. ۴- در خصوص میت هتک حرمت و اهانت باشد. ۵- موجب ضرر باشد. ۶- عنوان قتل یا جرح و یا ضرب صدق کند. ۷- کیفر شرعی داشته باشد.

رابعاً اگر هر جنایتی دیه داشته باشد، پس هر جا که بریدن اعضا یا شکستن آن‌ها و کارهای از این قبیل، که به مصلحت میت و صاحب عضو باشد مثل اینکه مسلمان زنده یا مرده‌ای زیر آوار مانده و خارج کردن او برای دفن و یا نجات دادن او مستلزم این است که دستش شکسته و جدا گردد بایستی دیه‌ای بر عهده کسی که اقدام به این کار کرده، ثابت شود و حال آنکه هیچ دیه‌ای بر او نیست.

خامساً نصوصی وارد شده که دلالت می‌کنند بر اینکه اگر با اجازه شخص و رضایت او صدمه‌ای بر او وارد شود ضمان و دیه منتفی است مثل معتبره ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام که امام با اجازه گرفتن از او

اجازه برای نشان دادن این که ارش ریزترین آسیب‌ها در کتاب جامعه ذکر شده _ بر پوستش کاری انجام داد که بر آن ارش ثابت می‌شد (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۲۳۸-۲۳۹) و این رضایت در مسئله محل بحث محقق است.

ساده‌تر طبق صحیح‌ه حسین بن خالد پیش گفته، با وجود خوردن بیل به شکم میت و پاره شده آن، دیه‌ای متوجه حفر کننده گودال نشده است که این ظهور در این دارد هرگونه جرح و زخم و آسیب بر میت مقتضی دیه نیست و نمی‌توان جنایت مقتضی دیه را بر این معنا حمل و تفسیر کرد.

۲-۲) دلیل قول به عدم تعلق دیه

ادله‌ای که می‌تواند مستند قائلان به عدم تعلق دیه قرار بگیرد _ چه در همه صورت‌ها و چه در بعضی صورت‌ها _ موارد زیر است:

۱-۲-۲) عدم تمامیت ادله ثبوت دیه و اصل برائت ذمه

این دلیل اساسی‌ترین دلیل بر نفی ثبوت دیه است. بر اساس این دلیل از آنجاکه دلیل بر ثبوت دیه ناتمام بوده و اخبار مثبت دیه در قطع عضو میت به نسبت به محل بحث ما ظهوری در عموم و اطلاق نداشته و مورد بحث این مقاله به گونه تخصصی از مفاد آن خارج است چنانچه پیش‌تر بیان شد. طبق اصل، حکم به عدم تعلق دیه بر قاطع عضو شده، در نتیجه ذمه او بری خواهد بود.

بنابراین دلیل، فرقی بین جایز بودن یا نبودن وصیت و عمل پیوند بر اساس آن نیست چراکه طبق این دلیل، اطلاق اخبار که اثبات دیه بر قطع عضو میت می‌کردند در این مورد پا نمی‌گیرد چراکه ظهور آن اخبار در موردی بود که قطع عضو میت به جهت هتک حرمت یا مثله کردن او واقع می‌شود یا لااقل به آن انصراف داشت، امری که در مسئله به قطع منتفی است. در نتیجه دلیلی بر ثبوت دیه نبوده و بر قاطع عضو در این مورد دیه‌ای متوجه نمی‌شود.

۲-۲-۲) قاعده احسان

قاعده احسان بر نفی ضمان دلالت دارد. این قاعده که یکی از قواعد مسلم فقهی است مفادش این است که اگر عملی به قصد مساعدت و یاری غیر و از روی احسان واقع شود و از قضا بر این عمل چیزی مترتب بشود که در شرایط عادی ضمان آور است، ضمانی متوجه محسن نمی‌شود و او مواخذه گردیده نمی‌شود.

بنابراین قاعده نباید بر پزشکی که از باب عمل به وصیت نافذ مسلمانی، از روی احسان، عضو او را قطع و با پیوند آن جان مسلمان بیماری را نجات می‌دهد، ضمانی متوجه گردد، زیرا چنین اقدامی را شارع مقدس بر او

جایز بلکه از باب مقدمه واجب و وجوب عمل به وصیت مسلم لازم دانسته است و وی این عمل را با امر و اجازه شارع مقدس انجام داده است و اگر پزشک برداشت کننده عضو، مسئول و ضامن پرداخت دیه شناخته شود، مفهومش این است که بر نیکوکاران سبیلی برای مواخذه قرار داده شده است؛ امری که بنابراین قاعده منتفی است. مرحوم محقق حلی در شرایع می گوید: «من به سلعة (ای غده) إذا أمر بقطعها فمات، فلا دیة له علی القاطع» (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۷۹/۴) و صاحب جواهر در دلیل آن می گوید: «للاصل وللإحسان» (نجفی، ۱۴۰۴: ۶۷۰/۴۱).

البته شکی نیست که این دلیل بر این مبناست که وصیت به اهدای عضو، نافذ و قطع عضو از میت، جایز باشد و الا اجرای این قاعده برفرض ممنوعیت عمل و اسائه بودن آن، اجرای شیء بر خارج از موضوعش است چنان که واضح است.

۳-۲-۲) عقوبتی و کیفری بودن دیه

در اینجا اخباری وارد شده که مفاد آن اخبار عقوبتی و کیفری بودن، دیه است و عقوبت و کیفر درجایی است که عمل واقع شده در شرع و عرف حرام و ممنوع باشد. باملاحظه این امر، از آنجا که قطع عضو میت و پیوند آن امری جایز است و هیچ منعی ندارد، پس هیچ دیه ای متوجه این عمل نخواهد بود. (روحانی، ۱۴۱۴: ۱۲۳) از جمله این اخبار معتبره زید شحام از امام صادق علیه السلام: «قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل قتلته القصاص هل له دية؟ قال: لو كان ذلك لم يقتص من أحد ومن قتلته الحد فلا دية له.» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۷/۲۹۱) و صحیحه کنانی از ایشان در ضمن روایتی: «قال: وسألته عن رجل قتلته القصاص هل له دية؟ فقال: لو كان ذلك لم يقتص أحد من أحد ومن قتلته الحد فلا دية له.» (همان: ۲۹۲) است.

بر پایه این اخبار اگر دیه ماهیت ضمانی و غرامتی داشت، در جای که به خاطر اجرای حد و قصاص ناخواسته و بدون قصور، ضرری بیشتر از حد مشخص شده بر محدود علیه، وارد می شد، بایستی دیه ثابت می شد حال آنکه طبق این اخبار ثابت نیست بنابراین نتیجه می گیریم ماهیت دیه عقوبتی است و چون در اینجا قصدی در کار نبوده، پس عقوبت هم منتفی است.

استدلال به این اخبار برای نفی ماهیت دیه به صورت غرامتی و اثبات آن به صورت کیفری تمام نیست چرا که از اخص، اعم نتیجه گرفته نمی شود و نهایت دلالتی که این اخبار می توانند داشته باشند این است که در همه جا ماهیت دیه غرامتی نیست و در بعضی مواضع اساس دیه بر کیفری بودن آن است. علاوه بر این که استدلال به این دلیل بر اساس این اخبار مبتنی بر قبول چند امر است:

أ- عمل قطع و پیوند آن جایز باشد خصوصاً به حکم اولیه والا اگر به حکم ثانویه و از باب تزاحم، جایز شده باشد، احکام ثانویه و باب تزاحم رافع حکم تکلیفی هستند نه حکم وضعی چنانچه شخص گرسنه در شرف مرگ می‌تواند از مال غیر بدون اذن او بخورد ولی باین حال ضامن است و باید غرامت مال او را بپردازد.

ب- از خصوصیت قصاص در این اخبار دست برداشته و بر اساس تنقیح مناط و به دست آوردن مناط سقوط دیه که جواز عمل یا وجوب آن باشد، این اخبار را به اینجا سرایت داده و این مورد را داخل در موضوع این اخبار کرد.

البته در اینجا و در خود این دو خبر قرینه‌ای است که مانع این تنقیح می‌شود چراکه اگر بر اجرای حد و قصاص دیه‌ای مترتب شود کسی اقدام به این امر نکرده در نتیجه این حکم الهی به تعطیلی خواهد کشید ولی در مسئله محل بحث این امر منتفی است.

ت- عقوبتی و کیفری بودن در ماهیت دیه به طور مطلق قبول شود که قبلاً گفته شد که در ماهیت دیه چهار قول وجود دارد. از میان این دیدگاه‌ها، قول چهارم که قول به تفکیک بود، قریب به صواب به نظر می‌رسد.

۴-۲-۲) اخبار شکافتن شکم مادر یا قطعه‌قطعه کردن جنین برای نجات آن دو

در دسته‌ای از اخبار (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۲/ ۴۶۹) به شکافتن شکم مادری که فوت کرده و جنین در شکمش تکان می‌خورد یا به قطعه‌قطعه کردن جنین مرده در شکم مادر برای نجات جان مادر، امر شده است. اخبار در این زمینه متظافر است. از جمله این اخبار، خبر علی بن یقظین از امام کاظم علیه‌السلام: «قال سألت العبد الصالح ع عن المرأة تموت و ولدها فی بطنها قال یشق بطنها و یخرج ولدها» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳/ ۱۵۵) و خبر ابن وهب، از امام صادق علیه‌السلام: «وقال: فی المرأة تموت فی بطنها الولد فیتخوف علیها، قال: لا بأس أن یدخل الرجل یده فیقطعہ ویخرجه» (همان) است.

در این اخبار امام علیه‌السلام در مقام بیان حکم شرعی مسئله اعم از تکلیفی و وضعی_ حرفی از دیه و لزوم آن به میان نیاورده و تنها به ذکر جواز یا وجوب شکافتن شکم مادر یا قطعه‌قطعه کردن جنین اکتفا نموده است. بنابراین از پاسخ امام علیه‌السلام و اکتفا به حکم تکلیفی، می‌توان عدم ثبوت دیه را استفاده کرد. حال از مورد این اخبار الغای خصوصیت کرده و آن را توسعه می‌دهیم به هر موردی که این عمل جایز باشد و لو از باب قاعده تزاحم بنابراین شامل مسئله ما نیز می‌شود.

استدلال بر این اخبار مبتنی بر امور زیر است:

ا- امام در مقام بیان حکم تکلیفی و وضعی بوده و از آنجاکه از حکم وضعی صحبت به میان نیاورده، پس استفاده می‌شود در این مسئله دیه منتفی بوده است.

این‌که در مورد این اخبار دیه‌ای ثابت نیست جای هیچ حرف و حدیثی نیست ولی با نظر به این اخبار و نحوه سؤال، چنین ظاهر می‌شود که سؤال، از اصل تکلیف در مواجهه با همچون مسئله‌ای بوده و بنابراین پا گرفتن مقدمات حکمت قطعی نبوده و از این اخبار اطلاقی به دست نمی‌آید. اما عدم لزوم دیه در اینجا می‌تواند بر اساس اجماعی غیر مدرکی یا سیره متشرعه یا عقلاً به‌ضمیمه عدم ردع شارع باشد نه این‌که عدم دیه از این اخبار مستفاد گشته است.

ب- الغای خصوصیت از مورد این اخبار و تعدی آن به مسئله ما.

بر فرض قبول دلالت این اخبار بر نفی دیه، قراینی وجود ندارد که جلوی این تنقیح مناط و سرایت آن به موضوع این مقاله را می‌گیرد مثل اینکه گفته شود این اخبار جایی است که به سبب میت، تضييع حق غیري به وجود آمده باشد و آن در اسلام به دلیل «لا ضرر و لا ضرار» منتفی است ولی در موضوع این مقاله همچون تضييعی واقع نشده پس این اخبار اجنبی از این بحث است. یا این اخبار صورت تزامم را بیان کرده و در آن ظهور داشته پس به‌طور مطلق نمی‌توان حکم به نفی دیه نمود.

ت- قطع عضو میت و پیوند آن جایز است.

۵-۲-۲) ملازمه عرفی بین جواز و سقوط دیه

بین جواز شرعی عملی و نفی ضمان مترتب بر آن عمل، ملازمه‌ای عقلی و عرفی وجود دارد. بر این اساس وقتی وصیت به اهدا و عمل به آن جایز و مشروع گردید، دیه‌ای که مترتب بر قطع عضو میت بود، منتفی می‌گردد.

اشکالی که به ذهن می‌رسد این است که مواردی وجود دارد که جلوی چنین ملازمه‌ای را می‌گیرد یا با تردید مواجه می‌کند، مثل جواز پوشاندن سر محرم و ثبوت کفاره یا جواز اکل مضطر از مال غیر و پرداخت غرامت مالی، یا جواز افطار به جهت مرض یا اضطرار و ثبوت قضا و بعضاً کفاره بر آن، مثل پرداخت کفاره بر زن شیرده یا جواز حنث قسم به خاطر مصلحتی و پرداخت کفاره و امثال این موارد. مگر این‌که گفته شود جواز این امور از باب اضطرار و تزامم، رافع حکم تکلیفی بوده نه وضعی پس در صورتی که جواز یک امر به حکم اولیه باشد، چنین تلازمی بر قرار است نه در صورتی که جوازش به حکم ثانوی باشد و حق این است که جواز پیوند و وصیت به آن، به حکم اولی جایز است نه ثانوی چنانچه قبلاً به آن اشاره شد.

امکان دارد این اشکال مطرح شود که اگر ملازمه‌ای بین جواز و عدم ضمان وجود دارد پس چرا پزشک ضامن خسارت است و حال آنکه طبابت امری جایز است؛ در جواب می‌توان گفت ضمان پزشک علاوه بر اختلافی بودن آن (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۴/۲۲۷) و امکان حمل ظاهر کلام بعض فقهای قائل به ضمان بر فرضی که به طیب اذن داده نشده و سکوت آنان در فرض اخذ اذن، می‌توان با استناد به قاعده ملازمه «اذن در شیء، اذن در لوازم آن است» دیدگاه لزوم ضمان را ابطال کرد چرا که نتیجه‌ی مداوا، دو احتمالی است: یا درمان یا ورود خسارت، و بیمار با اذن خویش، لوازم آن را نیز می‌پذیرد و اذن در درمان، پذیرش لوازم آن می‌باشد که از جمله‌ی آن لوازم، ورود احتمالی خسارت است. بر مبنای این قاعده اگر ورود خسارت از لوازم فعل مورد اذن (مأذون فیه) باشد، پزشک ضامن نیست هرچند طرفین نسبت به ملازمه جاهل باشند.

۶-۲-۲) اذن میت

اگر انسان وصیت کند که پس از مرگ، از اعضایش جهت پیوند نیازمندان استفاده شود، از آنجاکه این حق او بوده و خود اجازه این کار را داده است و قطع اعضای او نیز اقدام به وصیت اوست، مثل آن است که میت اقدام به قطع عضو کرده است که در این صورت خودش ضامن است بنابراین جای این توهم نیست که بر اقدام کننده، پرداخت دیه لازم باشد. (مؤمن، بی‌تا: ۳۴/۳۱ و مکارم، ۱۴۲۲: ۳۳۱ و بهجت، ۱۴۲۸: ۱/۳۳۸) این دلیل مبتنی بر امور زیر است:

أ- وصیت و پیوند عمل مجازی است.

ب- جرح بر میت حق الناس است نه حق الله چنانچه مسلمان در زمان حیات خود به مادون نفس خود حق دارد ولی بر نفس و جان خود حق نداشته و آن حق از آن خداوند است و لذا نمی‌تواند خودکشی کرده یا رضایت به قتل خود را بدهد. بر این اساس شخص قبل از مرگش می‌تواند اجازه این کار را داده و با این اجازه از این حق خود صرف نظر کند.

البته به دو صورت دیگری نیز می‌شود این دلیل را تقریب کرد:

تقریب اول) بر فرض این‌که دلیل ثبوت دیه بر قطع عضو میت، در اینجا حاکم است ولی از آنجاکه با اذن و رضایت میت این عمل بر روی او واقع شد، خود این اذن ولو به صورت فحوای، دلالت بر رفع ضمان و بری کردن ذمه اقدام کننده به این عمل را دارد. و دلیل آن نصوصی است که بعد تقریب دوم ذکر خواهد شد. بر این اساس هرچند بر این عمل دیه مترتب می‌شود ولی اجازه و رضایت شخص، باعث سقوط دیه و بری الذمه شدن قطع کننده عضو می‌شود. و در حقیقت رابطه ادله ضمان با ادله ابراء رابطه ورود است چرا که در

موضوع ضمان عدم اذن اخذ شده، و با ابراء این عدم اذن رفع می‌شود. و با این توضیح وجه عدم ضمان پزشک در معالجاتش معلوم می‌گردد مگر این که عدم ابراء بیمار محقق باشد.

ب) طبق قاعده اقدام، چون وصیت و اذن میت سبب شده که حرمت او برداشته شود و شخص با اقدام خود موجب از بین رفتن حرمت جسدش شده است، این «اقدام» مانعی است برای اجرای قواعد ضمان قهری از جمله قاعده احترام جسد میت و ثبوت دیه بر هتک کننده حرمت او با قطع عضو؛ چراکه «قاعده احترام»، قاعده‌ای است برای حمایت شرع از شخص میت و شکی نیست که اگر شخص خودش حرمت جسد خویش را ضایع سازد، مورد حمایت شرع قرار نخواهد گرفت.

اگر اشکال شود که قاعده اقدام بر فرض قبولش، جایست که اصل عمل جایز باشد والا اگر عمل حرام باشد، اقدام به آن نفی ضمان نخواهد کرد و ایراد جرح بر میت حرام است، در جواب می‌توان گفت چنان که قبل گفته شد شمول اطلاق اخبار «حرمت میت» و مثبت دیه بر جرح آن، بر محل بحث این مقاله ممنوع یا لااقل محل تردید است و استناد به این اخبار برای اثبات حرمت این فعل در موضوع این مقاله، اخذ به دلیل با فرض شک در موضوع خود آن دلیل است.

اما جمله نصوصی که از آن نصوص استفاده می‌شود که با اذن و رضایت، حد، قصاص و ضمان مالی متعین در شرع می‌تواند برداشته شود و لازمه آن حق الناس بودن این امور است نه حق الله بودن:

الف) صحیححه ابی بصیر از امام صادق علیه السلام در ضمن حدیث کتاب الجامعه: «ضرب بیده إلیّ، فقال: أتأذن یا أبا محمد؟ قلت: جعلت فداک، إثمًا أنا لک فاصنع ما شئت فغمزنی بیده و قال: حتی ارش هذا» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۲۳۸-۲۳۹)

ب) خبر قرب الاسناد و جعفریات از امام علی علیه السلام در جریان ضربت خوردن ایشان: «احبسوا هذا الاسیر و اطعموه و اسقوه و أحسنوا اساره، فإن عشت فأنا أولى بما صنع بی، إن شئت استقدت، و إن شئت عفوت، و إن شئت صالحت. و إن مت فذلک إلیکم، فإن بدا لکم أن تقتلوه فلا تمثلوا به» (حمیری، ۱۴۱۳: ۱۴۳).

قریب به این مضمون است خبر جعفریات: «أطعموه و اسقوه و أحسنوا إزاره فإن عشت فأنا ولی دمی أغفر إن شئت و إن شئت استقدت [استنقذت]» (اشعث، بی تا: ۵۳).

ج) معتبره اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام: «قضى أمير المؤمنين (عليه السلام) في ما كان من جراحات الجسد، ان فيها القصاص أو يقبل المجروح دية الجراحة فيعطاه» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۳۲۰) طبق

این خبر قصاص کردن یا نکردن در اختیار مجروح قرار گرفته و در صورت قبول دیه از جانب او قصاص ساقط می‌شود.

(د) صحیححه ابو بصیر از امام صادق علیه‌السلام: «سألته عن السنّ و الذراع یکسران عمداً، لها أرش أو قود، فقال (علیه السلام): قود. قال: قلت: فان اضعفوا الدیة؟ قال (عیه السلام) ان ارضوه بما شاء فهو له» (همان). مفاد این روایت، این است که معیار سقوط قصاص که از جمله حقوق است، رضایت مجنی‌علیه است اگر چه رضایت، با دادن چند برابر دیه شرعی، به دست می‌آید.

البته مصرف این دیه در خیرات میت بنابر قول مشهور، موجب حق الله بودن آن نمی‌شود چرا که ملاک گفته شده در تمایز بین حق اللهی و حق الناسی، و ضابط حق اللهی بودن، مصرف آن در اموریست که جنبه عمومی داشته و عام المنفعه باشد و حال آن که مصرف این دیه در خیرات اهدای کننده عضو، جنبه اختصاصی دارد که ملاک حق الناسی بودن آن است.

نتیجه

در مسئله تعلق یافتن دیه بر قطع اعضاء میت با وجود وصیت و رضایت او بین فقیهان اختلاف نظر بوده و دلیل اساسی دیدگاهی که دیه را ثابت می‌داند، اطلاق اخباری است که بر قطع عضو میت دیه را ثابت دانسته است. غرامتی بودن ماهیت دیه و دایر مدار جنایت بودن دیه و تفسیر جنایت بر هر نوع صدمه و جرح و آسیبی، دلیل‌های دیگری است که می‌توانست مستند حکم به لزوم دیه قرار گیرد.

ولی در بررسی این ادله دیده شد که مقدمات حکمت برای اطلاق گیری، بر پا نبوده و موضوع این مقاله به صورت تخصصی از مفاد این اخبار خارج است. چنانچه در ماهیت دیه دیدگاه‌های دیگری نیز وجود داشت و مفاد اخباری، کیفری و عقوبتی بودن آن بود و تفسیر جنایت بر هرگونه صدمه، بی‌دلیل و مواجه با موارد نقض بسیاری بود.

اما اساسی‌ترین دلیلی که می‌توانست دیدگاهی مخالف ثبوت دیه را به صورت مطلق اثبات کند، عدم اطلاق اخبار، و عدم دلالت آن بر لزوم دیه در قطع اعضای میت بود که در سایه این امر، نفی دیه از قطع کننده عضو بر اساس اصل برائت ذمه ثابت می‌شد.

در این بین ادله دیگری هم برای نفی دیه، وجود داشت که _ با صرف نظر از ناتمام بودن بعضی از آنان _ مبتنی بر پیش فرض‌های یا نفی کننده دیه در بعض صورت‌ها بودند مثل، قاعده‌ای احسان، کیفری بودن ماهیت دیه، تنقیح مناط از اخبار نفی کننده دیه در شکافتن شکم مادر یا قطعه‌قطعه کردن جنین، وجود ملازمه بین جواز و سقوط دیه و در آخر سر، اذن و وصیت میت مجنی‌علیه بود.

به نظر نویسنده، نفی ثبوت دیه بر اساس ناتمام بودن ادله اثبات کننده دیه، نبود اطلاقی در اخبار مقتضی ثبوت دیه در قطع عضو و جریان اصل براءت ذمه، تمام و خالی از اشکال است و برفرض تمامیت ادله مثبت دیه، اقدام میت بر این عمل با وصیت کردن بر اهدای عضو و اذن و رضایت او بر این کار ولو از فحوای این اجازه و اهدا کردن، برئ شدن ذمه قطع کننده عضو ثابت می شود چراکه دیه حق الناسی است که لزوم پرداخت یا عدمش بر محور خواست صاحب حق دور می زند.

فهرست منابع

- اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات - الأشعثیات، مكتبة نینوی الحدیثه، تهران، چاپ: اول، بی تا.
- اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان دفتر انتشارات، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.
- برقی، احمد بن محمد، المحاسن، دار الکتب الإسلامیة، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۱هـ.
- بهجت، محمد تقی، استفتاءات، دفتر حضرت آیه الله بهجت، قم، چاپ اول، ۱۴۲۸هـ.
- بهجت، محمد تقی، رساله توضیح المسائل، دفتر معظم له، انتشارات شفق، قم، چاپ بیست و یکم، ۱۳۷۸ش.
- تبریزی، صراط النجاه فی اجوبه الاستفتاءات مع تعلیقہ و ملحق لایه الله التبریزی، الخوئی، مکتب نشر المنتخب، قم، چاپ: اول ۱۴۱۶هـ.
- حبیبی، حسین، مرگ مغزی و پیوند اعضا، بوستان کتاب، قم، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الحرّ العاملی، مؤسسۀ آل البيت علیهم السلام لإحياء التّراث، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.
- حلی محقق، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۸هـ.
- حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، مؤسسۀ آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
- خامنه‌ای، سید علی، أجوبه الاستفتاءات (فارسی)، دفتر معظم له در قم، قم، چاپ اول، ۱۴۲۴هـ.
- خمینی، روح اله، تحریر الوسیله، مؤسسۀ النشر الاسلامی، بی جا، بی تا،
- خویی، أبوالقاسم، منهاج الصالحین، نشر مدینة العلم، قم، چاپ ۲۸، ۱۴۱۰هـ.
- روحانی، محمد صادق، المسائل المستحدثه، مؤسسۀ دار الکتب، قم، بی جا، ۱۴۱۴هـ.
- زراعت، عباس، شرح قانون مجازات اسلامی بخش دیات، انتشارات ققنوس، چاپ سوم، اسفند ۸۱.
- سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، مؤسسۀ المنار، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۳هـ.
- سیستانی، علی، منهاج الصالحین، مکتب معظم له، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، مؤسسۀ المعارف الإسلامیة، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳هـ.

- صانعی، یوسف، رساله توضیح المسائل، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، ۱۳۷۵ش.
- طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحكام، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ: چهارم ۱۴۰۷هـ.
- فاضل، محمد لنکرانی، احکام پزشکان و بیماران، بی نا، بی جا، بی تا
- کاتوزیان، ناصر، الزامهای خارج از قرارداد ضمان قهری، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، پاییز ۱۳۸۲،
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷هـ.
- کوهی اصفهانی، کاظم، بررسی ماهیت حقوقی دیه، مجله «الهیات و حقوق»، شماره ۱۹، بهار ۱۳۸۵
- گلیایگانی، سیدمحمدرضا، مجمع المسائل، دار القرآن الکریم، قم، چاپ ۶۱، ۱۳۶۸ش.
- مجلسی اول، محمد تقی اصفهانی، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۶هـ.
- مظاهری، حسین، رساله توضیح المسائل، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا(س)، بی نا، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۹ش.
- مفتی شیعه، سید محمد، رساله توضیح المسائل، فراهانی، بی جا، بی جا، بی تا.
- مکارم، ناصر شیرازی، بحوث فقهیه هامه، انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.
- مکارم، ناصر، الفتاوی جدیدة، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب ع، قم، چاپ دوم ۱۴۲۷هـ.
- منتظری، حسینعلی، احکام پزشکی، نشر سایه، بی جا، بی جا، ۱۳۸۱ش.
- موسوی اردبیلی، سیدعبدالکریم، الفتاوی الواضحة، انتشارات نجات، قم، بی جا، ۱۴۱۸هـ.
- مؤمن قمی، محمد، پیوند اعضا، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم، چاپ اول، بی تا.
- مؤمن قمی، محمد، کلمات سدیة فی مسائل جدیدة، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ: اول ۱۴۱۵هـ.
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ: هفتم، ۱۴۰۴هـ.
- وحید خراسانی، **منهاج الصالحین**، مدرسه باقر العلوم، چاپ پنجم، قم، ۱۴۲۸هـ.